

# پارمنیدس (Παρμενίδης)

## گزیده ای از پاره ها و شواهد\*

### دنیل گراهام

ترجمه محمد باقر قمی

#### الف) زندگی

۱. دیوگنس لائرتیوس

اهل انا، شاگرد گزنوفانس (ثوفراستوس: شاگرد آناکسیماندروس) [بود] اما از گزنوفانس تبعیت نکرد بلکه از آمیناس تبعیت کرد و بسیار او را بزرگ داشت و برایش یک آرامگاه ساخت. ... اولین کسی که گفت زمین کروی است و در مرکز قرار دارد. ... عناصر دو [چیز] هستند، آتش و زمین؛ اولی نقش خالق (δημιουργού) دارد و دومی نقش ماده (ὕλης). ...

انسان ابتدا از خورشید ایجاد می شود؛ خورشید شامل سرد و گرم است و همه چیز از آنها ساخته می شود. ... روح (ψυχήν) و عقل (νοῦν) یکی هستند. ... می گوید فلسفه دو بخش [دارد]؛ یکی بنا بر حقیقت (κατὰ ἀλήθειαν)، دیگری بنا بر پندار (κατὰ δόξαν) ... همچون هزیود، گزنوفانس و امیدکلس، به شعر فلسفه ورزی می کند. معیار را لوگوس (λογον) چون حواس دقیق نیستند (μὴ ἀκριβεῖς ὑπάρχειν) . ... او در المپیاد ۶۹ [۵۴۰-۱] شکوفا شد. ... به نظر می رسد اولین کسی بود که گفت ستاره های مغرب و صبح یکی هستند. ... گفته می شود قوانینی برای شهرها ساخت ... اول بار استدلال آشیل را تحقیق کرد.

۴. اسکندر

او هم می گوید کل ابدی است و هم سعی می کند ایجاد موجودات را تبیین کند: اما درباره هر دو عقیده یکسانی ندارد بلکه فرض می کند بنا بر حقیقت (κατ' ἀλήθειαν) کل واحد، ایجاد نشده و کروی است؛ در حالی که بنا بر پندار (κατὰ

(δόξαν) بسیاری دو آرچه وضع می کنند تا ایجاد نموده را تبیین کنند (ἀποδοῦναι τῶν φαινομένων): آتش و زمین؛ یکی به عنوان ماده، دیگری به عنوان علت (αἴτιον) و عامل (ποιῦν).

۵. پلوتارک

پارمنیدس کشورش را با بهترین قوانین نظم داد به طوری که حاکمان هر سال شهروندان را موظف می کردند سوگند بخورند به قوانین پارمنیدس پایبند می مانند.

ب) فلسفه

۸. سیمپلیکیوس

وقتی می شنویم ارسطو نظرات فیلسوفان پیشین اش را نقد (ἐλέγχοντος) می کرد و پیش از ارسطو آشکارا افلاطون چنین می کرد و پیش از هر دو گزنوفانس و پارمنیدس ... در آثارشان نظریه هایی که نادرست بودند (ἄτοπον) را رد می کردند در حالی که متفکران قدیمی عادت داشتند نظریات خود را به طور مبهم (αἰωιγματωδῶς) بیان کنند.

ب-۱) درآمد

۱۰. سکستوس، سیمپلیکیوس، دیوگنس لائرتیوس

(۱) مادیان هایی که مرا تا جایی که میلم ممکن است بدان برسد، می کشند

مرا می بردند، وقتی مرا به راه پر آوازه (πολύφημον) هدایت کردند

[راهی] الهی، که میرندگان را از طریق همه چیزها به پیش هدایت می کند

مرا اینگونه کشیدند چرا که اینگونه مرا مادیانها کشیدند

همانگونه که ارا به را می بردند، دوشیزگان راه را هدایت می کردند

۵

و چرخها در کاسه چرخ همچون نی نفیر می کردند

هنگامی که درخشید (چرا که رانده می شد با دو چرخ

چرخنده که هر یک در یک طرف بودند)، وقتی که دختران دوشیزه خورشید

شتافتند تا مرا مشایعت کنند، با ترک گفتن خانه شب

۱۰

به سوی نور، با دست هایشان حجاب هایشان را از پیش چهره هایشان کنار می زدند

آنجاست دروازه های راه های شب و روز

و یک سنگ سر در، آنها را تاق می زند و یک سنگ آستانه

و دروازه های اثیری خود با درب های عظیم پر شده اند

و عدالت انتقام گیرنده کلیدهای (κληῖδας) سزاوارشان را دارد

۱۵

دوشیزگان با ترغیب کردن او با کلماتی ملایم

با مهارت او را قانع کردند که باید کنار بزند

میله پیچانده را از درب ها، و آنها

هنگامی که آن را باز کردند، شکافی خمیازه کشنده ایجاد کردند که باعث شدند دو لولای

برنزی با میخ ها و ناخن ها چفت شوند و بچرخند

۲۰

هر دو با هم در کاسه هایشان؛ سپس اینجا

دوشیزگان ارابه و مادیانها را مستقیم به درون آنها روانه کردند

الهبه با مهربانی به من خوشامد گفت، در دستانش دست راستم، خطاب به من گفت

«ای مرد جوان همراه با ارابه رانان جاودان

۲۵

و مادیان هایی که تو را می کشند چنانکه به منزلگاه ما می رسی

تهنیت! چرا که هیچ سرنوشت بدی تو را پیش به سفر نفرستاده است

به این راه، چون در واقع این از مسیر انسانها دور است

بلکه تمییس (Θέμις) و عدالت (Δίκη) [تو را فرستاده است]. لازم است برای تو که همه چیز را بیاموزی

(χρεὼ δέ σε πάντα πυθέσθαι)

هم قلب تزلزل ناپذیر حقیقت اقناع کننده را (Ἀληθείης εὐπειθέος ἀτρεμές ἦτορ)

و هم عقاید (δόξας) میرندگان را، که در آنها هیچ گمان درستی نیست (ταῖς οὐκ ἔνι πίστις ἀληθείης)

اما به هر حال اینها را هم خواهی آموخت، چگونه عقیده ها (δοκοῦντα)

باید سنجیده و پذیرفتنی (δοκίμως) شوند، همه چیز به طور کامل درباره همه موجودات (διὰ παντός πάντα περ ὄντα)

## ب - ۲) راه حقیقت

۱۱. پروکلوس، سیمپلیکیوس

(۲) اکنون بیا و خواهیم گفت، و تو پس از شنیدن قصه (μῦθον) را درخواهی یافت،

که تنها راه های تحقیق برای اندیشیدن هستند (αἴπερ ὁδοὶ μούναι διζήσιος εἰσι νοῆσαι)

یکی، اینکه هست و نمی تواند نباشد (ὅπως ἔστιν τε καὶ ὡς οὐκ ἔστι μὴ εἶναι)

راه اقناع (πειθοῦς) است، چرا که ملازم حقیقت است (Ἀληθείη γὰρ ὀπηδεῖ)

دیگری، اینکه نیست و این درست است که نباشد (ὡς οὐκ ἔστιν τε καὶ ὡς χρεῶν ἔστι μὴ εἶναι) ۵

به تو اظهار میدارم راهی نفوذناپذیر (παναπενθέα ἔμμεν ἀταρπὸν) است

چرا که نه می توانی آنچه نیست را بدانی - چون نمی تواند محقق شود -

(οὔτε γὰρ ἄν γνοιῆς τό γε μὴ ἔδον, οὐ γὰρ ἀνυστόν)

و نه می توانی اظهار کنی [یا: بدان اشاره کنی] (οὔτε φράσαις)

۱۲. کلمنت، فلوطین

(۳) همان است اندیشیدن و بودن (τὸ γὰρ αὐτὸ νοεῖν ἐστὶν τε καὶ εἶναι)

۱۳. کلمنت، پروکلوس، تئودورس، داماسکیوس

(۴) به چیزها نگاه کن گر چه غایب برای ذهن (ἀπεόντα νόω) و مطمئناً حاضر (παρεόντα βεβαίως)

چرا که تو آنچه هست را از پیوستن به آنچه هست قطع نخواهی کرد

(οὐ γὰρ ἀποτμήξει τὸ ἔδον τοῦ ἐδόντος ἔχεσθαι)

چون آن نه کاملاً در جهان پراکنده است (οὔτε σκιδνάμενον πάντη πάντως κατὰ κόσμον)

و نه ترکیب شده (οὔτε συνιστάμενον)

۱۴. پروکلوس

(۵) آن برای من همه همان است (ξυνὸν δὲ μοί ἐστίν)

که از کجا آغاز کنیم، چون دوباره به آنجا باز خواهیم گشت.

۱۵. سیمپلیکیوس

(۶) درست است گفتن و اندیشیدن اینکه موجود هست، چون هستی هست

(χρη̄ τὸ λέγειν τε νοεῖν τ' ἐὸν ἔμμεναι· ἔστι γὰρ εἶναι)

و ناموجود نیست (μηδὲν δ' οὐκ ἔστιν): اینها را میخواهم در نظر بگیری

از این راه تحقیق تو را [منع می کنم]

پس اما از این یکی، میرندگان هیچ نمی دانند (εἰδοτες οὐδὲν)

۵

[و] دو سره سرگردانند. چون درماندگی در

سینه هایشان ذهنی سرگردان (πλαγκτὸν νόον) را ایجاد می کند؛ و آنها [به این سوی و آن سوی] کشیده می شوند

هم کر و هم کور، سر درگم، گروهی فاقد تشخیص

کسانی که فکر می کنند بودن و نبودن (πέλειν τε καὶ οὐκ εἶναι) همان هستند

و همان نیستند و مسیر همه چرخش رو به عقب است.

۱۶. افلاطون، سوفیست

(۷) هرگز نباید این غالب شود که نیستی هست (εἶναι μὴ ἐόντα)

اما تو اندیشه ات را از این راه پژوهش بازدار

مبادا عادت تجربه طولانی تو را در این راه وادار کند

تا چشمی نابیننده و گوشتی و زبانی بازتاب دهنده را به کار گیری

۵

بلکه با عقل آزمونی جدلی را داوری کن

که از طرف من بیان می شود.

۱۷. سیمپلیکیوس، سکستوس

(۸) تنها یک قصه (μῦθος) مانده است از راه

که هست (λείπεται ὡς ἔστιν): بر این نشانه های بسیاری

ضمیمه هستند، اینکه ایجادناشده و فناپذیر است

کلی است از یک نوع، نا آشفته و کامل

۵

نه بوده است و نه خواهد بود بلکه اکنون هست، همه با هم

واحد، پیوسته. چرا که چه ایجاد برای آن جستجو خواهی کرد؟

از کجا [ / چگونه ] آن رشد کرده است؟ اجازه نخواهم داد که بگویی یا بیندیشی که از آنچه نیست (μη ἔόντος) [به وجود آمده است]

چون آن نه گفتنی است و نه اندیشیدنی است

که آن نیست. و چه نیازی آن را بر می انگیزد است

۱۰

که زودتر یا دیرتر از هیچ آغاز به ایجاد کند (τοῦ μηδενὸς ἀρχάμενον)

پس آن یا باید به طور کامل باشد و یا اصلاً نباشد

نیروی دلیل (πίστιος ἰσχύς) اجازه نخواهد داد که از ناموجود

چیزی در کنار آن (παρ' αὐτο) پدید آید. پس عدالت نه به وجود آمدن را

و نه از بین رفتن را اجازه می دهد، با باز کردن غل و زنجیرش؛

۱۵

بلکه آن را نگاه می دارد. و حکم درباره اینها اینگونه خواهد بود:

آن هست یا نیست (ἔστιν ἢ οὐκ ἔστιν). پس تصمیم گرفته شد، چنانکه ضروری است

که یک راه نااندیشیدنی و ناگفتنی [باشد] چرا که راه حقیقت

نیست، و دیگری هست و درست است (πέλειν καὶ ἐτήτυμον)

و پس از این آنچه هست (ἔόν) چگونه است؟ چگونه به وجود آمده است؟

۲۰

اگر به وجود آمده باشد، نیست، و همینطور اگر همواره در صدد بودن ایستاده باشد

پس پیدایش دفع شده است و تباهی ناشنیده است

و نه تقسیم پذیر است، چرا که همه همانند است

و نه در اینجا بیشتر است که آن را از با هم نگهداشتن باز دارد

و نه کمتر، بلکه همه اش از آنچه هست (ἔόντος) سرشار است

۲۵ پس کاملاً پیوسته (ξυνεχῆς) است چون آنچه هست به آنچه هست می پیوندد (ἐὸν γὰρ ἐόντι πελάζει)

به علاوه، بدون حرکت است در حدود بندهای بزرگ

بدون آغاز و توقف چرا که به وجود آمدن و نابود شدن

به دور رانده شده اند و عقیده (πίστις) درست آنها را طرد کرده است

همان می ماند و به تنهایی در همان قرار می گیرد (ταυτόν τ' ἐν ταῦτῳ τε μένον καθ' ἑαυτό τε κεῖται)

۳۰

پس استوار در آنجا می ماند چرا که ضرورت بزرگ

آن را در بندهای یک حد نگاه می دارد که آن را به دور خود محدود می کند

درست نیست برای آنچه هست که ناکامل باشد

چرا که نیازمند نیست؛ اگر بود، فاقد همه چیز بود

همان است اندیشیدن و به همین دلیل اندیشه است (ταυτόν δ' ἐστὶ νοεῖν τε καὶ οὐνεκεν ἔστι νόημα)

۳۵

چرا که نه هرگز بدون آنچه هست، که به آن معطوف است،

(οὐ γὰρ ἄνευ τοῦ ἐόντος, ἐν ᾧ πεφρατισμένον ἐστίν)

اندیشیدن را خواهی یافت. هیچ چیز دیگر نه هست و نه خواهد بود

در کنار آنچه هست، چرا که سرنوشت آن را پابند کرده است

تا کل و بی حرکت باشد. همه چیز در ارتباط با آن نام گرفته اند

که میرندگان بنا نهاده اند با اعتماد به درستی آنها:

۴۰

به وجود آمدن و نابود شدن، بودن و نبودن،

تغییر مکان و تعویض رنگ روشن.

چون حدی نهایی وجود دارد، آن کامل است

از همه جهت، همچون کره ای به خوبی گرد شده

از همه جهات به طور مساوی از مرکز. چرا که بزرگتر بودن

۴۵

و یا کوچکتر بودن در اینجا یا آنجا برایش درست نیست.

و نه در آنجا آنچه نیست هست که بتواند آن را از دستیابی

به شبیه آن بازدارد، و نه آنچه هست در آنجاست به گونه ای که از آنچه هست

اینجا بیشتر و آنجا کمتر باشد، چرا که همه تجاوزناشده است

پس با مساوی بودن در هر جهت، به گونه ای مشابه با حدود برخورد می کند.

### ب-۳) راه گمان

۵۰ [ادامه پاره (۸)]: در اینجا من گفتار (λόγον) و اندیشه (νόημα) پایدار (πιστόν)

درباره حقیقت را متوقف می سازم. از اینجا به بعد عقاید (δόξας) میرندگان را

بیاموز با شنیدن نظم فریبده کلمات من.

آنها عقیده شان را به گونه ای شکل دادند که دو شکل (μορφάς) را نام نهند

که از آنها یکی درست نیست (τῶν μίαν οὐ χρεών ἐστι) - و در اینجا سرگردان شده اند -

۵۵ و آنها متضادها را در اجسام متمایز کردند و نشانه هایی را [برایشان] را برقرار کردند

(ἀυτία δ' ἐκρίναντο δέμας καὶ σήματ' ἔθεντο)

جدا از یکدیگر (χωρὶς ἀπ' ἀλλήλων): یکی آتش اثیری شعله

آرام، بسیار سبک، در همه جا همانند با خود

نه همسان با دیگری؛ اما آن یکی به تنهایی (κατ' αὐτό)

بر عکس [آن]، شب ناهوشمند، بدنی متراکم و سنگین.

۶۰ به تو اعلام می کنم که این ترکیب کاملاً محتمل (ἐοικότα) است

به طوری که هیچ یک از عقاید میرندگان هرگز از تو پیشی نخواهد گرفت.

۱۸. پلوتارک

پارمنیدس همزمان هم عقاید گزنوفانس را پذیرفت و هم عقیده متقابل را قبول کرد. چون او می گوید که بر اساس تبیین درست از چیزها (πραγμάτων ἀλήθινον)، کل ابدی و بی حرکت است. اما به وجود آمدن به چیزهایی تعلق دارد که بر اساس تبیینی غلط (ὑποληψιν ψευδῆ) ظاهر می شوند. ... و او حواس را از حوزه حقیقت اخراج می کند. می گوید اگر



چیزی در کنار وجود هست، لاجود است (ὅτι εἶ τι παρὰ τὸ ὄν ὑπάρχει, τοῦτο οὐκ ἔστιν ὄν) و آنچه نیست در کلیت وجود ندارد (τὸ δὲ μὴ ὄν ἐν τοῖς ὅλοις οὐκ ἔστιν).

۱۹. هیپولیتوس

و پارمنیدس همچنین جهان (τὸ πᾶν) را واحد، ابدی، ایجاد نشده و کروی فرض می کند اما او از عقیده عموم پرهیز نمی کند وقتی می گوید آتش و زمین، آرخبه های همه چیز [هستند]؛ زمین همچون ماده و آتش همچون علت (αἴτιον) و عامل (ποιούν).

۲۰. سیمپلیکیوس

(۹) چون همه چیز نور (φῶς) و شب (νύξ) خوانده می شوند

و نامها بر اساس نیرویشان به این و آن چیزها اطلاق می شوند

همه به گونه ای یکسان سرشار از نور و شب تیره است

از هر دو به اندازه یکسان، چون هیچ یک در هیچ کدام بدون سهم نیست.

۲۱. ارسطو، متافیزیک

پارمنیدس گاهی با احتیاط بیشتری [نسبت به گزنوفانس و ملیسوس] سخن می گوید چون با در نظر گرفتن اینکه در کنار آنچه هست، درست نیست آنچه نیست باشد (παρὰ γὰρ τὸ ὄν τὸ μὴ ὄν οὐδὲν ἄξιον εἶναι)، ضرورتاً باید یک چیز باشد که هست، یعنی آنچه هست (τὸ ὄν) و نه هیچ چیز دیگر ... اما چون مجبور بود پدیدارها را در نظر بگیرد، با این فرض که آنچه بر اساس واقعیت (κατὰ τὸν λόγον) یکی است، بر اساس حواس بسیار است، دو علت و دو آرخبه وضع کرد: گرما و سرما همچون آتش و زمین. او گرما را با آنچه هست مربوط می کند و سرما را با آنچه نیست.

۲۲. ارسطو، کون و فساد

کسانی که دو علت وضع می کنند همچون پارمنیدس که آتش و زمین [را وضع می کند]، عناصر بینابینی همچون هوا و آب را از ترکیب آنها می سازند. ... گرما علت جدایی و سرما علت ترکیب است؛ پس همه چیزهای دیگر از و به واسطه آنها ایجاد می شوند و نابود می شوند.

(ج) فیزیک

۳۲. پلوتارک

(۱۴) ماه دور زمین می چرخد با نوری که از دیگری می گیرد.

۳۴. آتئیوس

پارمنیدس می گوید ماه از آتش است.

۳۵. آتئیوس

ماه هم اندازه خورشید است که نورش را از خورشید می گیرد

۴۰. دیوگنس لائرتیوس

در واقع اول فیثاغورس آسمانها را کوسموس نامید و زمین را مدور [خواند] اما ثئوفراستوس می گوید پارمنیدس بود که چنین کرد و زنون می گوید هزیود چنین کرد.

۴۱. آتئیوس

پارمنیدس و دموکریتوس معتقدند زمین در جای خودش می ماند چون فاصله اش از همه چیز یکسان است: دلیلی ندارد که به این طرف و یا آن طرف متمایل شود. به همین جهت فقط می لرزد و حرکت نمی کند.

۴۲. آناتولیوس

طرفداران امپدکلس و پارمنیدس و بسیاری از مردان خردمند باستانی در این از فیثاغورس پیروی کردند: طبیعت واحد (μοναδικὴν φύσιν) در مرکز قرار دارد همچون یک اجاق که به خاطر موازنه در جای خود می ماند.

۴۳. استرابو

پوزیدونیوس می گوید مبتکر تقسیم [زمین] به پنج پارمنیدس بود.

## د) روانشناسی

۴۵. ماکروبیوس

پارمنیدس [می گوید روح] از زمین و آتش تشکیل شده است.

۴۸. آتئیوس

پارمنیدس، امپدکلس و دموکریتوس می گویند ذهن (νοῦν) و روح (ψυχὴν) یکی هستند: پس هیچ موجود زنده ای نمی تواند غیر عقلانی (ἄλογον) باشد.

۴۹. آتئیوس

پارمنیدس: پیری نتیجه نقص در گرماست.

۵۱. ثئوفراستوس، درباره حواس

اغلب و عمومی ترین نظرات درباره حواس دو دسته هستند: برخی آن را از راه شباهت می سازند ( τῶι ὁμοίωι ) و برخی از اضداد. پارمنیدس، امپدکلس و افلاطون از شبیه و آناکساگوراس و هراکلیتوس از اضداد. ... شناخت نتیجه فزونی (ὑπερβάλλον) یکی از دو عنصر است. تغییر اندیشه با غلبه گرم یا سرد رخ می دهد؛ اما بهتر است که گرم غلبه یابد. اما این هم یک نسبت خاصی را لازم دارد.

(۱۷) او می گوید چون همانگونه که هر چیز مخلوطی از اجزاء بسیار سرگردان را دارد

اندیشه (νόος) در انسان نیز چنین است. چون آن همان است

که اجزاء طبیعت انسانها، هر یک و همه، بدان می اندیشد؛ (φρονέει)

چرا که اندیشه فزونی است. (τὸ γὰρ πλεον ἔστι νόημα)

او می گوید ادراک حسی (αἰσθάνεσθαι) و اندیشه (φρονεῖν) یکی هستند. به همین دلیل است که به یاد آوردن (μνήμη) و فراموش کردن (λήθη) نتیجه مخلوط آنهاست. ... اینکه او حس را چنین با شبیه ها (τῶι ὁμοίωι) تبیین می کند از متنی روشن است که در آن می گوید یک بدن مرده نور، گرما و صدا را درک نمی کند چون فاقد آتش است اما سرما، سکوت و وضعیت های متضاد دیگر را درک می کند. ... در کل همه موجودات نوعی از شناخت دارند ( πᾶν τὸ ὄν ) (ἔχειν τινα γνῶσιν)

۵۲. آتیوس

پارمنیدس، امپدکلس، آناکساگوراس، دموکریتوس، اپیکور و هراکلیدس معتقدند ادراک نتیجه هم پیمانی منافذ شخصی است که به وسیله آنها محسوسات با حواس متناظرشان متناسب می شوند.

۵۵. جالینوس

(۱۹) پسرها در سمت راست و دخترها در سمت چپ [رجه شکل می گیرند].

۵۶. آتیوس

تخم های رو به شمال مرد می شوند و تخم های رو به جنوب زن.

## ه) الهیات

۵۸. کلمنت

پارمنیدس آتش و زمین را به عنوان خدایان معرفی می کند.

۵۹. سیسرون

پارمنیدس چیزی شبیه به تاجی که شامل حلقه ای از دود است و آسمان را احاطه می کند را خدا می خواند؛ او ستارگان را الهی می داند.

---

\*

درباره کتاب اصلی و سبک و ترتیب انتشار پاره ها در آن موارد ذیل میبایست مورد توجه قرار گیرند:

۱. کتاب مبنای این ترجمه کتاب زیر میباشد:

The Texts of Early Greek Philosophy: The Complete Fragments and Selected Testimonies of the Major Presocratics, Daniel W. Graham, ۲۰۱۰, Cambridge University Press

۲. تنها بخشی از پاره‌ها مربوط به بخشی از فیلسوفان در اینجا انتخاب و ترجمه شده‌اند. هرچند این انتخاب صرفاً براساس علاقه و نظر شخصی اینجانب بوده است، به نظرم مشهورترین فیلسوفان و مشهورترین پاره‌ها را در بر میگیرد.

۳. سبک، ترتیب و شماره گذاری پاره‌ها مبتنی بر سبک، ترتیب و شماره گذاری کتاب اصلی گراهام است.

۴. شماره بندی‌های بدون پرانتز همان شماره بندی‌های گراهام هستند. نام نوشته شده کنار شماره منبع آن را اعلام میکند. مثلاً: ۱. دیوگنس لائرتیوس به معنای آن است که این قطعه از دیوگنس لائرتیوس نقل شده است. هرچند گراهام در کتابش آدرس مطلب را هم آورده است، به دلیل جلوگیری از پیچیدگی بیش از حد آدرسها را در ترجمه نیاورده‌ام. دوستان میتوانند برای پیدا کردن آدرس به کتاب گراهام مراجعه نمایند.

۵. شماره‌های داخل پرانتز شماره پاره‌ها بر مبنای شماره‌های مشهور استاندارد دیلز-کراتس (Diels-Kranz) است که خود گراهام نیز آنها را ذکر کرده است.

۶. هرچند در ترجمه‌ها متن یونانی را مبنا قرار داده‌ام اما به دلیل دانش ناقص از زبان یونانی، هرجا که نتوانستم زبان یونانی را مبنا قرار دهم از ترجمه انگلیسی آن استفاده کردم. از آنجا که این کار به قصد انتشار انجام نشده است، قطعاً دارای اشتباهات و نواقص متعددی است و از اینکه نمیتوانم این کار را پس از رفع اشکالات منتشر کنم از همه خوانندگان پوزش میطلبم.